

## پیشگفتار

این کار را من سی و چند سال پیش، در روزگار جوانی، در سرزمین زادگاه خویش - ایران - آغاز کردم و تا نیمه به پیش بردم؛ اما نتوانستم به پایان برسانم. در آن سالها، دو وظیفهء خطیر را باهم برعهده داشتم و نمی خواستم خود را از انجام آنها به نحو احسن، بازدارم: طبیعت در نهادم سرشته بود که وظیفهء مادری را در مرتبهء نخست قرار دهم؛ و پدری فرزانه و بزرگوار به من آموخته بود که کار پُراجِ معلّمی را دست کم نگیرم و ساده و آسان نپندارم. از این رو، آن کارِ ناتمام، روزگاری دراز به يك سو نهاده و به دست فراموشی سپرده شد. سالهای پیاپی همراه و همگام با جوانی و شادابی، سپری شد و زمانِ بازنشستگی فرارسید. فرزندان، بزرگ شدند و شاگردان، پراکنده گشتند. سرانجام، در این جهان فراخ، در گوشه ای دورافتاده از میهن، فراغتی دست داد و یادِ کارِ ناتمامِ از خاطر گریخته، زنده شد. درصددِ اتمام آن برآمدم. کارِ آسانی نبود: رشتهء پیوند با دانسته های پیشین، گسیخته بود و نیروی جوانی و یادگیری دوباره، سستی گرفته بود. کار به کندی و دشواری پیش می رفت تا سرانجام، به پایان رسید. هرگز آن را کاری کامل و عاری از خطا و اشتباه نمی دانم؛ اما می توانم بگویم که در حدّ توان خویش کوشیده ام تا ترجمه ای فراهم آورم به فارسی از يك متنِ پازند به نام «شکند گمانیک و یچار» که نشان دهم چگونه تا مدّتها پس از غلبهء اسلام، حتّی ایرانیانی که جلای وطن نکرده بودند و در ایران با دین رسمی اسلام، زندگی می کردند، برای اثبات برتری کیش و آیینِ دیرینهء خود و دفاع از آن در برابر دین رسمی کشور و ادیان و مذاهب و فرقه های دیگر که در آن دوران، درخفا وجود داشته اند و در دورهء خلافت مأمون - خلیفهء نسبتاً آزاد فکر عبّاسی - جانی تازه یافته بودند، تمام سعی خود را به کار برده اند و نیز کتابها و رساله هایی در ردّ و انتقاد ادیان دیگر تألیف کرده اند. ولی متأسّفانه جز نامی از آن نوشته ها برجای نمانده؛ مگر شمارهء اندکی که توسط پاریسیان به هندوستان برده شده است. از آن میان، یکی همین کتاب «شکند گمانیک و یچار» است تألیف مردان فرّخ پسر اورمزد داد که ظاهراً در اواسط قرن نهم میلادی برابر با نیمهء اول قرن سوّم هجری می زیسته است.

دربارهء مؤلف و تاریخ زندگی وی، جز این کتاب، سند دیگری در دست نیست. از این رو نمی توان تاریخ دقیق تألیف کتاب را معین کرد. اما بدون تردید می توان آن را از تألیفات دورهء

تسلط اسلام بر ایران دانست؛ زیرا اگرچه در آن صریحاً اسمی از اسلام و قرآن برده نشده، ولی از اشاره هایی که نویسنده به ویژه راجع به سقوط ابلیس می کند، همچنین از مطالبی که در باب یازدهم مورد بحث قرار می دهد، شکی باقی نمی ماند که اشاره او به قرآن است؛ اما چون اسلام، دین رسمی کشور بوده است، همچون دیگر نویسندگان متتهای پهلوی، با کمال احتیاط از ذکر نام اسلام و قرآن و پیغمبر اسلام، خودداری می کند؛ درحالی که از موسی و مسیح و مانی به صراحت نام می برد و اصول عقایدشان را مورد انتقاد قرار می دهد. از این گذشته، در باب یازدهم چند بار به کلمهء معتزلی برمی خوریم که نام یکی از فرقه های معروف اسلامی است. به علاوه، اشاراتی که نویسنده به اشخاص و کتابهای مورد استفاده خود می کند، می تواند راهنمای ما باشد برای تعیین زمان تقریبی تألیف کتاب. مثلاً از شخصی به نام آذربادیوندان، نام برده می شود که در کتاب آذرنبغ از تعلیمات وی نقل شده؛ ولی در کتاب دیگری اسمی از او به میان نیامده است. دیگر، آذرنبغ پسر فرخزاد که برگزیده هایی از رساله های مذهبی او در کتاب چهارم و پنجم «دینکرد» دیده می شود؛ و در رسالهء پهلوی «گجسته ابالیس» هم، مباحثهء آذرنبغ پسر فرخزاد، پیشوای بهدینان پارس با ابالیس زندیق در محضر مأمون، خلیفهء عباسی (218-198 ه.ق.) شرح داده شده است؛ بنابراین، می توان او را معاصر مأمون دانست. دیگری، روشن پسر آذرنبغ که مؤلف کتاب «شرح روشن» است و نام وی بارها در تفسیر پهلوی متن اوستا آمده؛ و اگر باور داشته باشیم که این روشن، پسر همان آذرنبغ همزمان مأمون است، باید تألیف «شرح روشن» را در زمانی پس از مأمون بدانیم. و در نتیجه، تألیف کتاب «شکند گمانیک و بیچار» هم باید پس از زمان روشن و یا دست کم در زمان او صورت گرفته باشد. و نیز، چون هیچیک از عبارات و اشاراتی که مردان فرخ از کتاب دینکرد می آورد، در هفت کتاب فعلی دینکرد دیده نمی شود، می توان تصور کرد که مطالب مذکور از کتاب اول و دوم دینکرد گرفته شده باشد که فعلاً در دست نیست و چنان که از پایان کتاب دینکرد بر می آید: هفت جلد آن در تاریخ 1020 میلادی از دو جلد اول آن جدا شده است.

[1] بنابراین، مردان فرخ در زمانی که هنوز کتاب اول و دوم دینکرد وجود داشته، از آن بهره گرفته است. به هر حال، تاریخ تقریبی تألیف کتاب «شکند گمانیک و بیچار» بنا بر آن چه وست و هدایت و مناس پنداشته اند، نیمهء قرن نهم میلادی است. نویسنده آن، مردان فرخ چنان که از نام او و پدرش - اورمزد داد- پیداست، کیش زردشتی داشته و اگرچه خود را در پایهء شاگردی

معرفی کرده نه آموزگاری، ولی برای خویشتن، رسالتی قائل بوده در دفاع از آیین خویش و اثبات آن، و ردّ و انکار ادیان دیگر؛ و خواسته با تألیف این کتاب، حقانیت کیش خود را که در نتیجه تحقیق و تتبع در مذاهب و مسالك دیگر، و شرکت در مباحثه ها و مناظره های دینی و حتی مسافرت به بسیاری از کشورهای دور و آن سوی دریا - از جمله هندوستان - برخوردار شده است، به دیگران هم بقبولاند. و نیز، اشاره دارد به این که آن چه در این کتاب، گرد آورده، دستچینی از نوشته های دانایان و دستوران پیشین است؛ و جای جای، نام آنان را با تقدیس و احترام یادآور شده است. اشاره ای که مردان فرّخ درباره سفر به سرزمین هندوستان دارد، ثابت می کند که وی در ایران می زیسته و از پارسیان هندوستان نبوده است. و نیز، پرسشهایی که شخصی به نام مهریار پسر مهماد اصفهانی<sup>[2]</sup> از او می کند و پاسخ می گیرد، دلیل دیگری است بر این که مردان فرّخ در ایران می زیسته و کتاب «شکند گمانیک و پچار» را در ایران به پهلوی نوشته است؛ ولی آشکار نیست که در چه زمانی این کتاب را به هندوستان برده اند و کی متن پهلوی آن از میان رفته است. دلیل دیگری که شاید بتوان اقامه کرد بر این که مردان فرّخ مقیم ایران بوده، این است که وی با وجود سفر به هندوستان و آشنا شدن با فرقه ها و مسلکهای مختلفی که در آن سرزمین وجود داشته، ردّ و نقد آن مذاهب را وجههء همّت خود قرار نداده است. این نکته می رساند که آن ادیان را متعلّق به سرزمین و مردم دیگری می دانسته و خطری از جانب آنها احساس نمی کرده است؛ بنابراین، فقط به ادیان و مذاهبی پرداخته که در ایران کم و بیش پیروانی داشته اند؛ اگرچه اندک احتمالی وجود دارد که پس از باب شانزدهم که ناتمام برجای مانده، بابهای دیگری هم بوده که از ادیان دیگر در آنها سخن رفته باشد. به هر حال، زرتشتی دیگری به نام نریوسنگ<sup>[3]</sup> این کتاب را از زبان پهلوی به زبان سانسکریت ترجمه کرده و متن پهلوی آن را هم - به علّت نقص و اشکالی که در خطّ پهلوی وجود دارد - به حروف اوستایی گردانیده است.

دو نسخهء قدیمی خطّی از همین متن پازند با ترجمهء سانسکریت را، وست (E. W. West) اساس کار خود قرار داده و در سال 1885 میلادی، آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و در سال 1887 متن پازند و ترجمهء سانسکریت را با تصحیح و فرهنگ لغات، با همکاری هوشنگ دستور جاماسب جی جاماسب اسانا در بمبئی به چاپ رسانیده است. چنان که

پیش از این اشاره شد: متن اصلی پهلوی کتاب «شکند گمانیک و یچار» در دست نیست؛ ولی چندین نسخه پُر از غلط وجود دارد و وست پس از مقابله آنها نتیجه می گیرد که همه از روی متن پازند نوشته شده اند.

مناس (P. Pierre Jean de Menasce) (استاد دانشگاه «فریبورگ» هم این کتاب را با آوانویسی صورت پهلوی آن و ترجمه به فرانسه و شرح و توضیح به انضمام فرهنگی از صورت پهلوی واژه های آن، به سال 1945 میلادی در سوئیس به چاپ رسانیده است.

اساس کار من در ترجمه کتاب «شکند گمانیک و یچار» به فارسی، نسخه ای از همان متن پازند، همراه با ترجمه سانسکریت است که ذکرش گذشت. برای این کار، از ترجمه های وست و مناس بسیار بهره برده ام؛ همچنین به ترجمه صادق هدایت از بابهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم این کتاب به فارسی، نظر داشته ام؛ و نیز، از ترجمه ای که زرنر (R. C. Zaehner) (در کتاب «زروان» Zurvan) (از بند 53 به بعد فصل شانزدهم به دست داده، استفاده کرده ام. اما من کار خود را در سه بخش، سامان داده ام: بخش نخست، ترجمه آزاد؛ چه، اگر به ترجمه دقیق لغت به لغت اکتفا می شد، نتیجه کار برای همگان دریافتنی نبود. بخش دوم، برگردان به فارسی با حفظ اصالت کلمات و طرز جمله بندی در حد امکان؛ در غیر این صورت، کار از دقت لازم برخوردار نمی شد. همه یادداشتهای توضیحی هم در همین بخش به دنبال هر باب آمده است. در این بخش، هرگاه کلمه یا عبارتی اضافه شده، در داخل علامت [ ] و هرگاه کلمه یا عبارتی حذف شده، در داخل علامت < > قرار گرفته است. بخش سوم: واژه نامه با آوانویسی صورت پازند واژه ها؛ و نیز، درباره بیشتر کلمات، نشانی بند ها و بابهایی که آن کلمات در آنها به کار رفته اند، داده شده است.

می توان گفت: کتاب «شکند گمانیک و یچار» از چند جهت، حائز اهمیت است: یکی این که نویسندگان با این که به قول خود او بیشتر دلایلی را که برای اثبات وجود دو اصل خیر و شر و تضاد بین آن دو، و نیز، اثبات حقانیت کیش زرتشت و برتری آن بر ادیان دیگر می آورد، از دیگر کتابهای دینی پهلوی گرفته است؛ ولی نمونه خوبی به دست می دهد از روش استدلال و منطق ایرانیان زرتشتی؛ و نشان می دهد که چگونه کلام زرتشتیان برای مقابله با

معتقدان مذاهب دیگر، آمادگی یافته و این آمادگی با سلاح فلسفه به چه نحو صورت گرفته بوده است. دیگر این که با مطالعه این کتاب به بسیاری از اصول عقاید ایرانیان در مسائل فلسفی پی می‌بریم و بسی از اصطلاحات فلسفی را در زبان پهلوی باز می‌شناسیم؛ زیرا که مؤلف ضمن سعی در اثبات اصول دین زرتشتی، بسیاری از مسائل فلسفی را مطرح کرده و پاسخ داده است. همچنین درمی‌یابیم که نویسنده نهایت سعی خود را به کار برده تا مسائل دینی را با دلایل عقلی، اثبات یا نفی کند. از جهت دیگر، چون چند فصل از این کتاب اختصاص دارد به سایر ادیان و شرح و نقد آنها، ما را در جریان نحوه برخورد فکری و عقیدتی زرتشتیان با مذاهب و فرقه‌هایی که در آن زمان در ایران وجود داشته‌اند، می‌گذارد. و نیز، از لحاظ تحوّل زبان فارسی، با این که متن اصلی پهلوی آن در دست نیست، ولی همین برگردانیده آن به حروف اوستایی توسط نیروسنگ، اهمّیت به سزایی دارد و ما را در جریان تغییرات و تفاوت‌های زبان فارسی آن دوره با زبان پهلوی ساسانی می‌گذارد.

اکنون می‌پردازم به نقل خلاصه مطالبی که در این کتاب، مورد بحث و انتقاد مردان فرّخ پسر اورمزد داد، قرار گرفته است. جای یادآوری ست که در نسخه اصلی کتاب، تقسیم بندی بابها وجود نداشته؛ بلکه توسط وست تنظیم شده و مقدمه کتاب به جای باب اول به شمار آمده است.<sup>[4]</sup>

در باب اول، اهورامزدا آفریننده همه آفریده‌های خوب و سودمند معرفی شده و دین زرتشتی هم منسوب به اوست؛ ولی ادیان دیگر، مانند سایر ابزارهای دشمن در برابر راستی می‌ستیزند. اهورامزدا انسان را برای اجرای اراده خویش در مقام سرداری مخلوقات، آفریده است. دین زرتشتی به درخت بزرگی شباهت دارد که دارای يك ستون (پیمان)، دو بخش (کردار و پرهیزگاری)، سه شاخه بزرگ (اندیشه نيك، گفتار نيك، كردار نيك) و... است. مردان فرّخ، پژوهنده‌ای ست که به دنبال حقیقت می‌گردد و سرانجام، آن را در نوشته‌های موبدان و دانایان پیشین، به ویژه آذریادیان می‌یابد و برای نوآموزان، نه دانشمندان، کتاب «شکند گمانيك و پچار» را می‌نویسد.

در باب دوّم، مردان فرّخ پرسشهایی را که مهریار پسر مهّمادِ اصفهانی از او می پرسد، پاسخ می گوید. مهریار می پرسد: چرا اهریمن به روشنایی حمله کرد و چگونه چنین کاری امکان دارد؟ چون آن دو با یکدیگر در تضادّ و تقابل هستند و دو اصل متضادّ همیشه مثل آب و آتش از یکدیگر می گریزند. نویسنده در پاسخ می نویسد: همین اختلاف جوهری سبب حمله اهریمن به روشنی ست و چون اهریمن ذاتاً خرابکار و تباہ کننده است، مخالف خود را آسیب می رساند؛ اما نه موافق خود را، زیرا که طبایع همسان با هم سازگاری دارند و به یکدیگر زیان نمی رسانند.

در باب سوّم، پرسش دوّم مهریار، مطرح می شود که چرا اوهرمزد درحالی که کردگار تواناست، اهریمن را از تبهکاری باز نمی دارد؟ پاسخ این است که قدرت مطلق و اراده اهورامزدا به امور ممکن تعلق می گیرد نه به امور ممتنع؛ و چون شرّ، ذاتی اهریمن است، تغییر آن غیرممکن و خارج از حیطه قدرت اهورامزداست. اما در مخلوقات، خوبی و بدی به هم آمیخته است؛ خوبی آنها از اصل خیر، و بدی آنها از اصل شرّ ناشی می شود.

در باب چهارم، مهریار می گوید: چون می بینم که هرچیزی تحت تأثیر سپهر و ستارگان است، اگر آنها آفریده اورمزد هستند، باید همچنان که مؤمنان (در ادیان دیگر) می گویند، ایزد هم منشأ خیر باشد هم منشأ شرّ. اگر آنها را اهریمن آفریده است، چطور او توانست ستارگانِ سعد را بیافریند؟ اگر هردو باهم ستاره ها را اعمّ از سعد و نحس آفریده اند، پس اهورامزدا باید همدست اهریمن شناخته شود. پاسخ این است که سپهر، جای خداوندان درستکاری ست که بخشنده نیکی هستند؛ و زیر آنها ستارگان نحس که جادویی اند و راهزن نامیده می شوند، جای گرفته اند. هنگامی که اوهرمزد همه چیزهای خوب را آفرید، اهریمن و دیوان تاخت آوردند تا آفریدگان و آفرینش اهورامزدا را نابود سازند...

در این باب، پس از شرح مفصّلی راجع به صف آرایی و نبرد ستارگان، اهورامزدا به باغبان دانایی تشبیه می شود که باغ میوه خود را از شرّ جانوران اهریمنی حفظ می کند. آسمان مانند تله ای ست که جانور زیانکار در آن گرفتار می شود و در اثر تقلای زیاد برای رهایی، نیرویش رو به زوال می رود...

سرانجام، مردان فرّخ به این نکته می پردازد که مرگ، نابودی مطلق نیست؛ زیرا که جسم به اجزاء و عناصر خود باز می گردد و روح می رود تا کردار خویش را گزارش دهد. اگر کردار او خوب باشد به بهشت راهنمایی می شود و اگر کردارش بد باشد به دوزخ راه می یابد و در فرجام، پس از تصفیه روح از گناه و بدی، رستگار می گردد. و در پایان به این نتیجه می رسد که اهورامزدا جز خوبی نیافریده است. و باز یادآور می شود که این مطالب را از نوشته آذریادیان که در «دینکرد» تألیف آذرفرنبغ آمده، گرفته است.

در باب پنجم، نویسنده به ردّ اقوال منکران وجود خدا و بیان لزوم معرفت ذات و صفات خداوند و طرق وصول به این معرفت، می پردازد.

در باب ششم، مردان فرّخ پس از بیان عقاید دهریان، با استناد به وجود اغراض و غایاتی که در عالم خلقت مشاهده می شود، به ردّ و انکار عقاید و افکار آنان پرداخته است. سپس درباره بطلان سخنان سوفسطاییان که می گویند: راجع به حقیقت عالم، دلیل قاطعی وجود ندارد و علم ما چیزی جز توهم نیست، مطالبی عنوان کرده است.

در باب هفتم، مردان فرّخ می کوشد تا به گمان خود با دلیل و برهان، وجود يك ضدّ و مخالف را در برابر اهورامزدا به ثبوت برساند.

در باب هشتم، نویسنده به شرح دلایلی که در باب هفتم آمده، و بیان وجود دو اصل خیر و شرّ در آفرینش، می پردازد. و نیز، راجع به دنیای معنوی و جهان مادّی و ارتباط آنها با یکدیگر، و مبدأ و معاد، و تجرّد روان از جسم، سخن می گوید و دلایل دیگری می آورد برای اعتقاد به يك منشأ بدی که باید آن را از منشأ خوبی جدا دانست.

در باب نهم، مطالب دیگری درباره اصل مخالف و وجود آن پیش از آفرینش، و مبارزه او با آفریدگان پس از آفرینش، چنان که در کتاب دینکرد آمده، نقل شده است.

در باب دهم، مردان فرّخ راجع به مبدأ شرّ چنان که در ادیان مختلف آمده، بحث می کند و می گوید: به طور کلی خداوند، دین را برای رستگاری آفریدگان خویش، پدید آورده است و این خود دلیل قاطعی ست بر این که خدا منشأ و فاعل شرّ نیست. و تذکّر می دهد که برخی

از مذاهب بر يك اصل، استوار اند و برخی ديگر بر دو اصل. سپس اشاره می کند به این که او دین رسمی کشور را دوست نداشته و در بسیاری از سرزمینها و میان هندوان به پژوهش پرداخته تا این که پس از خواندن نوشته های آذربایوندان و روشن پسر آذرفرنبغ و نیز، کتاب دینکرد تألیف آذرفرنبغ پسر فرخزاد، به برتری دین زرتشتی اعتقاد یافته است.

در باب یازدهم، که از همهء ابواب کتاب «شکند گمانیک و بیچار» طولانیتر است، درباره عقاید کسانی که به يك اصل اعتقاد دارند و هم خیر و هم شر را ناشی از ارادهء خداوند یگانه می دانند، بحث می کند و می گوید: ایجاد شر با علم مطلق و قدرت مطلق و نیکوکاری و بخشایشگری و کامروایی و راستی ایزد، در تضاد و تناقض است. سپس رابطهء میان خواست یزدان و اصل بدی را شرح می دهد و به این نتیجه می رسد که در برابر ارادهء خداوند، ارادهء دیگری وجود دارد که ضد و مخالف آن است. بعد می پردازد به طرح سؤالاتی از این قبیل که آیا آفریدگار، دوست و یا دشمن آفریدگان خویش است؟ یا، اگر بدی از مردمان سر می زند، پس اهریمن بی گناه است؛ اما اگر اهریمن منشأ شر است، چگونه می تواند از جملهء مخلوقات خداوند باشد؟ اگر چنین است و خدای یکتا خالق اصل بدی ست، پس خود مبدأ شر است. و نیز، اشاراتی دارد به آیه هایی از قرآن، مثلاً راجع به این که: ایزد هرکه را بخواهد، یا به راه راست راهبر می شود یا گمراه می کند؛ و این رفتار جابرانهء آفریننده ای که خود موجب گمراهی مردمان می شود و سپس آنان را کیفر می دهد، مورد انتقاد قرار می گیرد. همچنین فرمان غیرمنطقی خدا در مورد منع خوردن از درخت دانش در بهشت، انتقاد می شود و بسیار مطالب دیگر...

در باب دوازدهم، دلایلی که مذاهب و فرقه های دیگر دربارهء قدرت مطلق خداوند و ارادهء وی ارائه می دهند و بر اساس آن، ثبوت را ردّ می کنند، مورد بحث قرار می گیرد و در این زمینه مردان فرخ پس از ذکر تناقضهایی که از دید خود، در اقوال و افکار و عقاید آنان می بیند، سؤال می کند که آیا اعتقاد به این که آفریدگار مانع گمراهی آفریدگان خود نمی شود بلکه سبب گمراهی آنان می گردد و در همین حال آنها را به کیفر گناه گاه و بی گاهشان شکنجهء ابدی می دهد، توهین آمیز است؛ یا اعتقاد به این که او همیشه نیکوکار و بخشایشگر است و سرانجام، همهء آفریدگان خویش را از دشمن و کیفر گناه، رهایی می بخشد؟



در باب سیزدهم، نویسنده از کتاب یهودیان انتقاد می کند؛ به ویژه از تناقضهایی که در سفر پیدایش و سفر خروج به چشم می خورد: درباره آفرینش روشنایی و درنگ شش روزه برای آفرینش، و این که پیش از آفریدن خورشید، روزها چگونه شمرده می شده و نیز، اگر خلقت کائنات فقط به يك فرمان خداوند صورت گرفته، استراحت روز هفتم چه لزومی داشته است؟ همچنین در مورد عدم اطاعت آدم از فرمان خدا می گوید که چرا آدم، نافرمان خلق شد و اگر خدا می دانست که او نافرمانی خواهد کرد چرا به او فرمان اطاعت داد؟ و نیز، به این نکته شگفت اشاره می کند که علم بشر در نتیجه فریب مار و نافرمانی آدم حاصل شده است. و در فرجام، نفرین خدا را به آدم چون شامل همه افراد بشر می شود، دور از عدل و انصاف می شمارد.

در باب چهاردهم، انتقاد از کیش یهود ادامه می یابد و مؤلف، این را که خداوند در آن آیین، خشمگین و کینه توز، معرفی شده متناقض با بخشایشگری و برازندگی ایزد به شمار می آورد.

در باب پانزدهم، کتاب مسیحیان مورد انتقاد قرار می گیرد: ضمن تشریح جزئیات تولد مسیح، دقیقاً عقایدی که در این باره بیان شده، طرح و نقد می شود و لزوم مرگ وی برای اثبات وجود رستاخیز، با رد و انکار، مقابله می شود. بحثی هم در مورد اعتقاد به تثلیث به میان می آید. و نیز، با آوردن شواهدی از انجیل، اعتقاد عیسی به وجود دو آفریننده مطرح می گردد.

در باب شانزدهم، نویسنده سخت به مانی و مانویان می تازد و شرح می دهد که اساس دین مانی بر سه اصل، استوار است: نخست، نامحدود بودن دو نیروی اصلی. دوم، آمیزش آن دو نیرو با یکدیگر. سوم، جدا شدن روشنی از تاریکی در پایان. سپس به پاره ای از عقاید مانوی درباره جهان كوچك و جهان بزرگ می پردازد و پس از آن می گوید: بنا بر کیش مانی چون اهریمن، آفریننده دنیای مادی ست، توالد و تناسل و نیز، زراعت و کشت زمین به او یاری می رساند و از این رو، کاری ست ناپسند و باید از آن پرهیز کرد. همچنین به سبب این که اهریمن، خرابکار و تباه کننده زندگی ست، کشتن جانوران هم روا نیست. دیگر این که جهان مادی که آفریده اهریمن است نابود خواهد شد و سرانجام، پیروزی از آن ایزد خواهد بود؛ اما

رستاخیز و زندگی جسمانی فرجامین نخواهد بود. بعداً مردان فرّخ وارد بحث تناهی و عدم تناهی می شود و از نامحدود بودن زمان و مکان و محدودیت سایر چیزها سخن می راند. سپس دلایلی می آورد برای اثبات این که ماهیت هیچ چیز را بدون احاطهء کامل به آن نمی توان دریافت.

در این جا متن پازند کتاب «شکند گمانیک و بیچار» ناگهان قطع می شود و مطلب، ناتمام رها می گردد. به احتمال قریب به یقین، این کتاب، دستِ کم تا خاتمهء بحث راجع به کیش مانی، باقیمانده ای داشته که از میان رفته است.

### پروین شکبیا

اسفند 1366 خورشیدی

---

### پی نوشتها:

- [1] نقل از مقدمهء صادق هدایت بر «چهارباب از کتاب شکند گمانی و بیچار» به سعی و اهتمام صادق هدایت. چاپ تهران به سال 1943 میلادی.
- [2] این مهریار، پسر مهرداد اصفهانی را هدایت احتمالاً دستور زرتشتی معرفی می کند. اما مناس در مقدمهء خود، او را بی شک یک مسلمان می داند.
- [3] دربارهء تاریخ حیات نریوسنگ (Neryosang) اختلاف نظر وجود دارد. وست حدس می زده که او در قرن چهاردهم مسیحی می زیسته؛ ولی بعداً تغییر عقیده داده و زمان او را تحقیقاً در اواخر قرن دوازدهم میلادی دانسته است. اما به نظر بهرام گور انکلسریا، نریوسنگ در حدود سنه 215 یزدگردی برابر با 846 میلادی از ایران به هندوستان رفته است. (نقل از مقدمهء صادق هدایت)
- [4] نقل از مقدمهء صادق هدایت بر «چهارباب از کتاب شکند گمانی و بیچار».